

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال یازدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴ Scopus

صص ۸۷-۶۰

تحلیل سازه‌انکارانه ادعاهای امارات متحده عربی در مورد جزایر سه‌گانه ایرانی

دکتر علیرضا آقاحسینی - استادیار علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان
حسین مهدیان* - دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان
حمیدرضا بیات - کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۲۷

چکیده

پژوهش حاضر تلاش دارد تا از منظر سازه‌انگاری، تکرار ادعاهای حاکمان امارات متحده عربی در مورد جزایر سه‌گانه ایرانی را تحلیل و بررسی نماید. بدین منظور پس از واکاوی مفاهیم نظری و یافته‌های تحقیق، ادعاهای امارات متحده عربی در قبال جزایر سه‌گانه ایرانی طی دوره ۱۹۹۲-۲۰۱۳ تجزیه و تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اتخاذ سیاست فعال در حوزه پیگیری ادعاها و تکرار آنها از سوی امارات متحده عربی در راستای ایجاد نوعی فضای بین‌الذهانی در داخل و خارج این کشور برای ساختن هویت مورد نیاز برای ملت‌سازی در داخل و شناسایی در خارج می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: سازه‌انگاری، هویت‌سازی، جزایر سه‌گانه ایرانی، امارات متحده عربی، ایران.

۱- مقدمه

کشور نوپنیا امارات متحده عربی برای نخستین بار در اکتبر ۱۹۹۲ میلادی ادعایی را نسبت به جزایر سه‌گانه ایرانی (ابوموسی و جزایر تنب) مطرح ساخت. در همان سال شیخ زاید، رئیس حکومت امارات متحده عربی، اعلام کرد که کشورش منازعه با ایران را به دیوان دادگستری بین‌المللی ارجاع می‌دهد. پس از آن وزیر امور خارجه امارات موضوع را در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح نمود. همزمان شورای همکاری خلیج فارس طی بیانیه‌ای از مواضع امارات به صورت کامل حمایت نمود و در ۱۰ سپتامبر همان سال ۸ کشور بیانیه دمشق یعنی شش کشور شورای همکاری خلیج فارس به علاوه سوریه و مصر نیز بر بیانیه شورای همکاری خلیج فارس صحنه گذاشتند و ادعای حاکمیت امارات متحده عربی بر جزیره ابوموسی را تأیید کردند.

تبلیغات گسترده امارات متحده عربی و کشورهای نزدیک به امارات با واکنش درخوری از سوی مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران مواجه گردید و رئیس جمهور وقت ایران (آقای هاشمی رفسنجانی) در همان سال (۱۹۹۲) اظهار داشت که ایران از همه شما قوی‌تر است و برای گرفتن این جزایر باید از دریای خون بگذرید (Maleki, 2000:114).

اکنون که حدود ۲۲ سال از طرح ادعاهای امارات متحده عربی نسبت به جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس می‌گذرد، این کشور همچنان ادعاهای خود را دنبال می‌کند و هرچند وقت یکبار در راستای این ادعا هیاهویی تازه در شورای همکاری خلیج فارس و یا دیگر مراجع معتبر و غیرمعتبر به راه می‌اندازد. با توجه به اینکه این ادعا، نه یک اختلاف سیاسی بلکه یک اختلاف ژئوپلیتیک است که در آن حکام امارات متحده عربی بر بخشی از قلمرو تحت حاکمیت کشور ایران ادعا دارند، تحلیل علمی و واقع‌بینانه این ادعا جهت پی‌بردن به اهداف سران این شیخ‌نشین ضروری به نظر می‌رسد.

۲- روش تحقیق

روش انجام پژوهش حاضر، با توجه به ماهیت نظری آن توصیفی-تحلیلی بوده و ابزار گردآوری اطلاعات آن به شیوه کتابخانه‌ای است.

این پژوهش به دنبال پاسخ به این مسئله اصلی است که علت ادعاهای امارات متحده عربی نسبت به جزایر تنب و ابوموسی چیست؟ با توجه به سؤال اصلی فوق در اینجا با یک سؤال و یک فرضیه اساسی روبرو می‌شویم؛ اینکه: «امارات متحده عربی با پیگیری این ادعای مالکیت بر جزایر سه‌گانه ایرانی چه هدفی را دنبال می‌کند؟».

فرض این پژوهش بر این است که: «امارات متحده عربی با این ادعا در پی بازساختن هویت در داخل در راستای ملت‌سازی، و در خارج برای شناسایی است».

۳- مبانی نظری

الف: سازه‌انگاری^۱

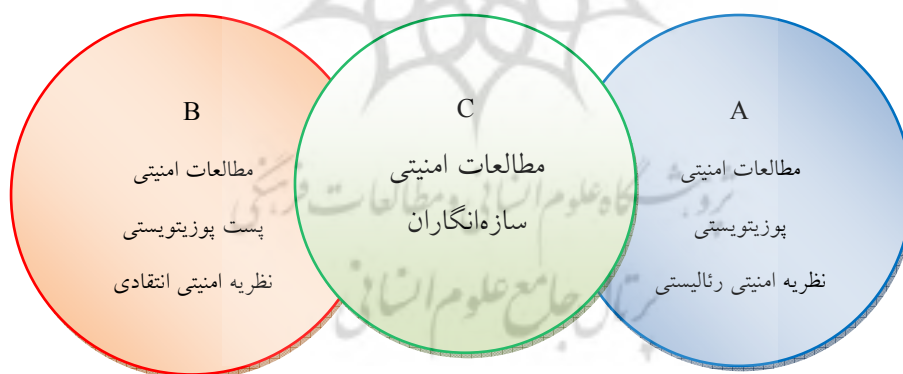
یکی از نظریه‌های مهم روابط بین‌الملل در دهه اخیر، سازه‌انگاری یا برسازندگرای است که نه تنها از نظر فهم نوینی که به ما از روابط بین‌الملل در بعد محتوایی آن می‌دهد، اهمیت دارد، بلکه از این نظر که در عین حال (و به‌زعم برخی، در اصل) تلاشی است در حوزه فرانظری، اهمیت ویژه‌ای دارد (Moshirzadeh, 2011: 323).

مکتب سازه‌انگاری مکتبی است متعلق به مناظره چهارم در روابط بین‌الملل که بر اساس دیدگاه اجتماعی شکل گرفته است. (Rostami, 2011: 12). اتخاذ موضع میانه و یا گزینش راهی میانه، خصیصه‌ای است که بیش از هر مکتبی به کانستراکتیویسم نسبت داده می‌شود (Nasri, 2006: 732). مطالعات امنیتی سازه‌انگاران در حد فاصل مطالعات امنیتی خردگرایان و واکنش‌گرایان و یا به‌طور کلی میان پوزیتویست‌ها و پست پوزیتویست‌ها قرار دارد و می‌کوشد تا این دو مجموعه را به هم وصل نماید (Abdollahkhani, 2004: 185). این رویه سازه‌انگاری را قادر ساخته تا موازینی را از مکاتب و رهیافت‌های مختلف برگرفته و

1 -Constructivism

ضمن رد برخی پایه‌های مکاتب، بعضی موازین آنها را بپذیرد. اگر مکتب رئالیسم، مادی‌گرا و مکتب ایدئالیسم معناگراست، سازه‌انگاری راهی میانه را برگزیده که تلفیقی از آن دو باشد؛ یعنی وجوهی از برداشت مادی‌گرایانه و مواردی از برداشت معناگرایانه در آن حضور داشته باشد. اگر پوزیتویویست‌ها قائل به قابل شناخت بودن پدیده‌ها و مناسبات انسانی و طبیعی هستند و پست‌پوزیتویویست‌ها در قبال آنها صف‌آرایی کرده و از غیر قابل شناسایی بودن حقیقت سخن می‌گویند، کانستراکتیویست‌ها باز هم موضعی میانه می‌گیرند و درباره امکان و عدم امکان شناخت حقیقت و پدیده‌ها استدلال می‌کنند. همچنین اگر عقلانیت‌گرایان (شامل رئالیسم، نئورئالیسم، ایدئالیسم و نئوایدئالیسم) از روش تبیین در تحلیل گزاره‌ها استفاده می‌کنند و پست مدرن‌ها از روش تفهم دفاع به‌عمل می‌آورند، سازه‌انگاران باز هم راهی میانه برمی‌گزینند (Nasri, 2006: 732). به عبارت دیگر سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید دارند (Moshirzadeh, 2011: 235).

شکل شماره ۱: جایگاه مطالعات امنیتی سازه‌انگاران



مطالعات امنیتی سازه‌انگاران بر دو فرضیه عمده بنا شده است: اول آنکه ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است؛ و دوم آنکه تغییر تفکر در خصوص روابط بین‌الملل می‌تواند منجر به تغییر وضعیت امنیت بین‌الملل و بهبود آن گردد. این فرض بدان معناست که چنانچه تفکر ما تغییر نماید، وضعیت امنیتی نیز تغییر خواهد

کرد (Abdollahkhani, 2004: 185).

سخن روشن اندیشمندان سازه‌انگاران این است که تصمیمات و مواضع بازیگران، بر اساس برداشتی است که طی تعامل با دیگران به دست می‌آورند و پیش از شروع تعامل، هویت و منافع قابل تصور نیست. به گفته نیکلاس اونف، جهان پیش رو جهانی است که ما می‌سازیم نه اینکه خود قوائد لایتغیری داشته باشد. این ما هستیم که جهان را معنا و اداره می‌کنیم (Nasri, 2006: 714).

سازه‌انگاران در زمینه معماهای امنیتی «موازنه قدرت» و «تنگنای امنیتی» توضیحات قابل درکی ارائه داده‌اند. اولین مسئله، موازنه قدرت است. رئالیست‌های سنتی معتقد هستند، دولت‌ها به وسیله قدرت متوازن می‌شوند، اما استفن والت به‌عنوان یک نورئالیسم بیان می‌دارد که در حقیقت، دولت‌ها بر علیه تهدیدات متحد می‌شوند. رئالیست‌ها در اینکه دولت‌ها چگونه می‌توانند قدرت دشمن را تخمین بزنند، توانا هستند اما تئوری آنها نحوه درک دولت‌ها از نیت خصمانه در برابر نیت دوستانه را نشان نمی‌دهد و قادر به تبیین آن نیست. در حالی که سازه‌انگاران برای این وضعیت مفهوم هویت را مطرح می‌نمایند، توضیح سازه‌انگاران هویت در نحوه شکل‌گیری تهدیدات و تشکیل اتحادها قدرت تبیین‌کنندگی خوبی دارد (Abdollahkhani, 2004: 209).

در مجموع سازه‌انگاران در عرصه روابط بین‌الملل در چهار عقیده اشتراک نظر دارند. نخست اینکه، سازه‌انگاران معتقدند بازیگران و ساختارها به صورت متقابل ساخته می‌شوند. تعاملات بازیگران ساختارهای بین‌المللی را شکل می‌دهد و این ساختارها رفتار بازیگران را تعیین می‌کند. دوم، آنان معتقدند هویت و منافع، متغیرهایی درونی هستند. هویت‌ها به صورت مستمر از طریق تعامل بازیگران ساخته می‌شوند و منافع از طریق هویت‌های خاص سرچشمه می‌گیرد. سوم سازه‌انگاران قدرت را صرفاً در عوامل مادی خلاصه نمی‌نمایند و بر قدرت ایده‌ها و اندیشه‌ها تأکید دارند. چهارم، سازه‌انگاران به ارائه چارچوب مختص به خود برای تشریح تغییرات بین‌المللی همت گمارده‌اند.

ب: سازه‌انگاری و هویت

موضوع هویت و نقش آن در سیاست خارجی، برجسته‌ترین نکته در کانستراکتیویسم است (Nasri, 2006: 722). هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به‌طور همزمان بر گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل هستند که به آنها شکل می‌دهند (Moshirzadeh, 2011: 332).

هویت سازه‌انگاره نه صرفاً ازلی‌انگاره^۱ و از پیش داده^۲ شده است و نه صرفاً ابزارگرایانه^۳. هویت در نگرش کانستراکتیویستی نه متصلب و ازلی است و نه سیال و نسبی. هویت کانستراکتیویستی هم حامل مایه‌های ثابت و هم پذیرای معناها و اشکال پویاست. در این معنا، هویت بازیگران همواره در حال پوست انداختن و بازتعریف است و سخن گفتن از هویتی ثابت و لایتغیر غیر ممکن است (Nasri, 2006: 722).

در تحلیل سازه‌انگاره امور، کنش تا حدود چشمگیری تابع شناخت یا دانش است. هر بازیگری به‌عنوان حامل یک هویت، فهم و انتظار ویژه‌ای از خود دارد و مناسبات خود با دیگران را بر اساس همان فهم شکل می‌بخشد. معنای رفتار من (I) و ادراک دیگری از آن رفتار و بالاخره جمع‌بندی من از رفتار دیگری، سه پایه تشکیل‌دهنده رفتار یک بازیگر در (سطح گروهی و ملی) را تشکیل می‌دهند. بر این اساس، بین هویت و تصمیم و سیاست بازیگران ربط وثیقی وجود دارد؛ چون هر بازیگری در رابطه با سایر بازیگران و درباره آنها برداشت‌های خاصی دارد و بر اساس همین برداشت‌ها (که ممکن است کاملاً غیرواقعی باشند) منافع خاصی تولید کرده و سیاستگذاری می‌کند. نوع و میزان تعامل میان بازیگران تا حدود زیادی تابع این تفسیر است که چه کسی خودی و کدام بازیگر دگر ماست (Nasri, 2006: 722).

سازه‌انگاران معتقد هستند هویت‌ها با فراهم آوردن معنا، تردیدها را کاهش می‌دهند. از این‌رو با دادن توانایی به یک کشور برای شناخت دشمنان خود، می‌تواند تردیدها را جای

1- Primordial
2- Pregiven
3- Instrumental

نامنی قطعی بنشانند (Abdollahkhani, 2004: 209).

نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که هویت‌ها فقط متفاوت نیستند، بلکه متحول هم هستند. بر این اساس، تفاوت امری است متحول یعنی حدود و ثغور تمایزهای فرهنگی رفته رفته متحول می‌شود. با پدیداری فرایندهای جدید، برداشت‌های متفاوت و نوع علامت‌های تبدیلی بین بازیگران، محاسبات و مناسبات نیز متحول می‌گردد. به این ترتیب، هر مؤلفه و علامتی که روی برداشت دیگران تأثیر بگذارد، در نگرش کانستراکتیویستی معنادار و اثرگذار است (Nasri, 2006: 722-723).

تعامل و شناخت بین‌الذهانی، کنشگران عرصه بین‌المللی را به سمت شکل دادن به یک ساختار سوق می‌دهد. ساختاری که تبلور رفتار عمومی دولت‌ها می‌شود و آنها می‌پذیرند که ضمن تأثیرپذیری، هویت خود را در قالب سیاست خارجی ابراز و بخش قابل توجهی از امنیت خود را به واسطه شناسایی و خودابرازی به دست آورند (Nasri, 2006: 723). برای سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندها شکل می‌دهند مهم است. اینها نوعی جهان بینی ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. نهادهای بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی همچون رژیمهای تسلیحاتی و حقوق بشر، هنجارهای بین‌المللی و... کنشگران را به سمت بازتعریف منافع و حتی هویت‌هایشان سوق می‌دهند (Moshirzadeh, 2011: 333).

سازه‌انگاران برآنند که هویت‌ها و هنجارها می‌توانند با روابط نهادینه شکل بگیرند و تغییر پیدا کنند. آنچه اشخاص می‌خواهند وابسته به این است که با که تعامل دارند، تا چه حد به آنها وابسته‌اند، از فرآیند تعامل چه می‌آموزند و چگونه اولویت‌ها و دعاوی شناخت خود را نسبت به دیگران مشروعیت می‌بخشند. از این مفروضه‌ها دو گزاره استنتاج می‌شود: (۱) هر قدر اشخاص یا کنشگران به برداشت‌های تعریف شده گروه از مشروعیت وابسته‌تر باشند، به احتمال قوی‌تر سیاست‌ها و رویه‌های تصمیم‌گیری را می‌پذیرند که در غیر این صورت بر اساس منافع فردی خود رد می‌کردند؛ (۲) همان‌گونه که فهم از مشروعیت یا سرشت اجتماع تغییر می‌کند، اولویت‌های بنیادین کنشگران نیز تغییر می‌کند. در نتیجه، در تعاملات میان

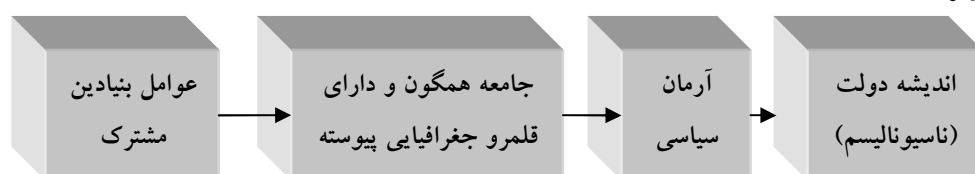
دولت‌ها آنها مستمراً خود و دیگری را بازتعریف می‌کنند (Moshirzadeh, 2011: 354). در قرن بیست و یکم حکومت‌ها همچنان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل می‌باشند؛ زیرا چه مسائل داخلی و چه مسائل بین‌المللی، چه اقتصاد و چه سیاست به‌طور عمده به وسیله دولت-ملت‌ها شکل داده می‌شود (Mirheydar and heydarifar, 2006: 14). به‌طور خلاصه باید اذعان نمود که در چارچوب رویکرد سازه‌انگاری دولت‌های همچنان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل بوده و رفتار آنها در وضعیت آشوب‌زدگی تا قبل از تعاملات اجتماعی، قابل پیش‌بینی نیست. ضمناً آنچه که رفتار دولت‌ها را دستخوش تعدیل می‌سازد، ساخت هویت‌ها و منافع است که به‌صورت بین‌الذهانی ایجاد می‌شود (Ghavam, 2012: 327).

ج: ناسیونالیسم و حکومت ملی

ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) در واقع محصول آرمان سیاسی یک ملت است و شکل‌گیری ملت‌ها و گسترش ناسیونالیسم متأثر از پدیده دولت مدرن^۱ می‌باشد (Smith, 2011: 77). ناسیونالیسم را «توجه به منافع یک ملت و اعضای آن بیش از سایر ملت‌ها» تعریف کرده‌اند (Mojtahedzadeh and others, 2012: 46). از منظر جغرافیای سیاسی منسجم‌ترین دولت‌ها آنهایی هستند که دارای علت وجودی و یا به‌قول راتزل «آرمان سیاسی» و به‌قول هاتشون «آرمان دولت» می‌باشند. بنا بر گفته هارتشون وجود چنین آرمانی باعث همبستگی و انسجام کلیه مردم در مناطق مختلف کشور می‌شود و به علت آن مردم احساس می‌کنند که به یکدیگر تعلق دارند. این نیرویی است که می‌تواند بر نیروهای واگرا غلبه پیدا کند و یا حداقل آنها را خنثی نماید و برتر از تمام تقسیمات فرهنگی، جغرافیایی و نظایر آنهاست. آرمان سیاسی دولت مهم‌ترین نیروی متحد‌کننده و جزو جدایی‌ناپذیر یکپارچه‌سازی ملی است و ناسیونالیسم چون به یک دولت هویت ملی منحصر به‌فرد می‌دهد، مؤثرترین آرمان سیاسی دولت است (Drysdal and Blake, 1990: 239).

عوامل و خصلت‌های بنیادین سازنده و هویت بخش ملت - یا جامعه ساکن در قلمرو

جغرافیایی پیوسته و یکپارچه - نظیر نژاد، فرهنگ، دین و مذهب، همزیستی تاریخی، منافع و تهدیدات مشترک، فلسفه و اندیشه سیاسی، در شکل‌گیری آرمان سیاسی و نهایتاً ناسیونالیسم مؤثرند.



ناسیونالیسم، صرف‌نظر از اشکال و تنوع سیاسی آن، فی‌الغالب از اراده عمومی ساکنان یک قلمرو جغرافیایی است برای احراز هویتی واحد و فراگیر به‌گونه‌ای که همه افراد خود را وابسته به این هویت جمعی دانسته و شیوه زندگی و سرنوشت خود را تابع آن قرار دهند، منافع ملی مشترک را دنبال کنند و خود را در برابر ملت متعهد و مسئول بدانند (Hafeznia, 2002: 25).

د: ملت‌سازی

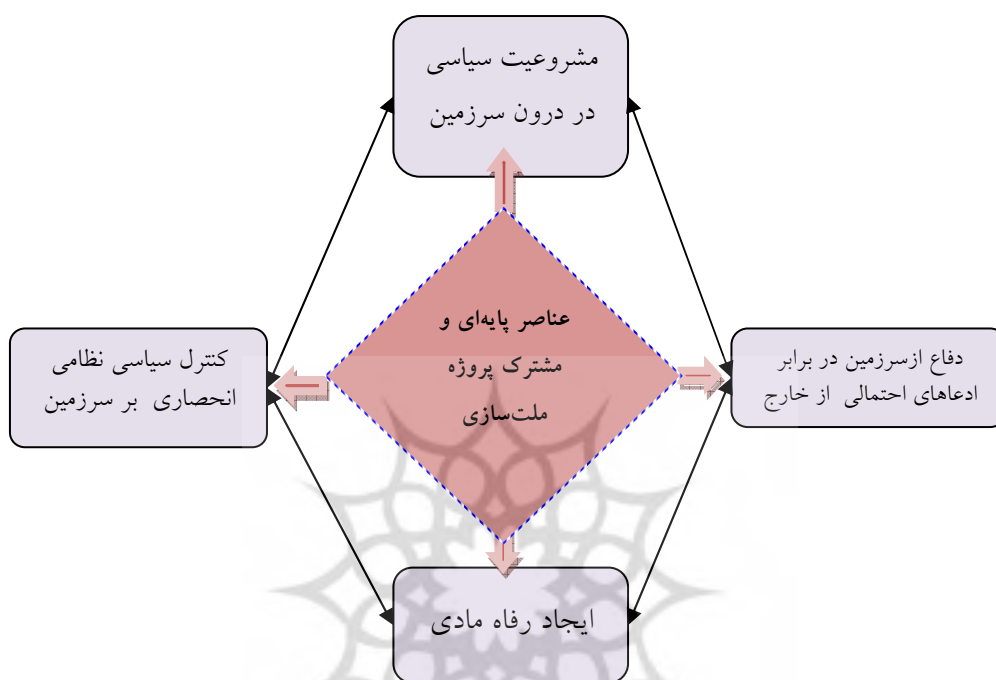
در جغرافیای سیاسی سه پدیده ملت، حکومت و سرزمین تشکیل دهنده مفهوم علمی کشور می‌باشند که هر یک از آنها دارای زیر مجموعه‌های ویژه خود است. پدیده ملت شامل عناصر و یا مفاهیمی مانند ملیت، قومیت، احزاب و انتخابات است (Mojtahedzadeh and Hafeznia, 2008: 5). اصطلاح «ملت‌سازی» از دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، رواج یافت و از طرف بزرگان دانشگاهی آمریکا چون کارل دویچ، چارلی تیلی و رینهارد بندیکس مطرح شد. این نظریه ابتدا به‌منظور توصیف فرایندهای انسجام و پیوستگی ملی که منجر به استقرار حکومت - ملت‌های مدرن که از اشکال سنتی حکومت‌ها مانند حکومت‌های فئودالی، پادشاهی، کلیسایی و امپراتوری‌ها متمایز است، به‌کار می‌رفت (Faguet, 2004: 76). «ملت‌سازی» به‌معنای ایجاد و بازسازی همه پیوندهای فرهنگی، تاریخی و اجتماعی است که گروهی از مردم را در چارچوب یک ملت به‌هم مرتبط می‌سازد (Starr, 2006: 107-106). در

روند ملت‌سازی، می‌توان سه عنصر اساسی یعنی طرح ایدئولوژی انسجام بخش، یکپارچه کردن جامعه و ایجاد تشکیلات حکومتی کار آمد را مد نظر قرار داد (Mojtahedzadeh and others, 2012: 46).

در طول سه و نیم قرن اخیر و تا پایان جنگ سرد، سه نیروی عمده محرک عمده روند ملت‌سازی را به پیش برده است که به ترتیب زمانی می‌توان آنها را تحت عنوان ناسیونالیسم، استعمار و فعالیت‌های بازسازی پس از جنگ جهانی دوم مطرح کرد. در اجرای روند ملت‌سازی به‌وسیله نیروهای استعمار، قدرت‌های استعماری در ایجاد دهها کشوری که امروزه در نقشه سیاسی جهان دیده می‌شوند، نقش اساسی ایفا نموده‌اند (Ottaway, 2010: 12). بسیاری از حکومت‌های خاورمیانه و خلیج فارس در چنین روندی از ملت‌سازی ایجاد شده‌اند. بنابراین، ملت‌سازی به‌عنوان یک پروژه را می‌توان در ارتباط با مدیریت یک کشور شناسایی کرد. این مدیریت در مجموع توسط یک کشور تشکیل یافته در محدوده سرزمینی خاص و بر بنای جمعیتی هم فرهنگ شکل می‌گیرد. پروژه ملت‌سازی عناصر پایه‌ای مشترک زیر را در بر می‌گیرد:

- دفاع از تمامیت ارضی در برابر ادعاهای خارجی از خارج؛
- کنترل سیاسی نظامی بر سرزمین؛
- ایجاد رفاه مادی؛
- مشروعیت سیاسی در مرزهای خود (Mojtahedzadeh and others, 2012: 49).

شکل شماره ۲: عناصر پایه‌ای و مشترک پروژه ملت‌سازی



۴- یافته‌های تحقیق

چالش‌های امارات متحده عربی

آل نهیان که از زمان تشکیل کشور امارات متحده عربی ریاست همه هفت امیرنشین این کشور را در دست گرفته، به بهانه دفاع از حق مالکیت امیرنشین‌های شارجه و رأس‌الخیمه ادعاهای خود را مبنی بر اماراتی بودن جزایر سه‌گانه ایرانی تکرار می‌کند. کشور تازه تأسیس امارات متحده عربی از منظر سیاسی و اجتماعی با چالش‌ها و مشکلات ژئوکالچری عمده‌ای مواجه است. عواملی چون ساختار سیاسی غیرمنسجم، جمعیت غیر بومی و عدم پیوستگی فرهنگی و ناهمگونی قومی و مذهبی، از مهمترین چالش‌هایی هستند که مسئولین ابوظبی با آن دست به گریبانند. مسئولین این کشور، یکی از راه‌های اصلی برون رفت از این چالش‌ها را پیگیری ادعای مالکیت بر جزایر سه‌گانه ایرانی در راستای کسب و برساختن هویت مورد نیاز برای

تولید ناسیونالیسم و یکسان‌سازی تاریخی - فرهنگی اتباع این کشور و شناخته شدن در جایگاه مناسبی در منطقه خلیج فارس و کل جهان عرب می‌دانند. بنابراین در ابتدا به تشریح چالش‌های اساسی این کشور پرداخته و سپس به تبیین ارتباط این چالش‌ها با ادعاهای این کشور از منظر کانستراکتیویسم پرداخته می‌شود.

امارات متحده عربی با سه چالش اساسی روبرو است:

الف: ساختار سیاسی غیرمنسجم و اختلافات درون فدرالی

امارات متحده عربی نسبت به سایر کشورهای حوضه خلیج فارس، ضعیف‌ترین نظام سیاسی را دارد (Safavipour, 2007: 297).

این کشور با وجود کوچکی، فدراسیونی آزاد متشکل از ۷ امارت است که از به هم پیوستن شیخ‌نشین‌های مختلف تشکیل شده است که توزیع قدرت سیاسی در آن نامتوازن است. مؤسس حکومت امارات متحده عربی شیخ زاید بود. وی که با همکاری شیخ راشد به تأسیس این اتحاد همت گمارده بود به‌عنوان رهبر این کشور برگزیده شد. انتخاب شیخ زاید به‌عنوان رهبر امارات متحده عربی و انتخاب شهر ابوظبی که پس از تصویب شورای فدرال به‌عنوان پایتخت سیاسی این کشور تعیین شد، در بلند مدت تجمیع قدرت در ابوظبی را در پی داشته است و هم‌اکنون قدرت سیاسی این کشور عربی در ابوظبی متمرکز است (Ibid: 296). این امر سبب شکل‌گیری اختلافات و رقابت‌های مختلفی بین امارت‌های هفتگانه شده است که در میان آنها ابوظبی، دوبی و شارجه ارتباطی رقابت آمیز و نه همیشه دوستانه با یکدیگر دارند (Drysdell and Blake, 1990: 237). رقابت‌ها و ناخرسندی‌های سایر امارات از ابوظبی به اندازه‌ای جدی است که برخی مواقع امارت‌ها درصدد کسب حمایت خارجی در برابر امارت ابوظبی هستند (Institute of Strategic Research, 2011).

در میان هفت امارت کشور امارات متحده عربی تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد و چهار امارت بسیار مهم تلقی می‌شوند. در میان این چهار امارت، ابوظبی مهم‌ترین آنها محسوب می‌شود. ابوظبی که مرکز کشور است، بخش اعظم منابع و درآمد نفتی را به خود

اختصاص داده است. دویی از منظر اقتصادی و تجاری در این کشور اهمیت بالایی دارد. شارجه از منظر فرهنگی جایگاه بالایی دارد و حاکم آن نیز به مسایل فرهنگی و مسائلی مانند برپایی نمایشگاه‌ها علاقه زیادی نشان می‌دهد. امارت رأس‌الخیمه نیز ولیعهد حاکم است (Ibid).

قدرت سیاسی در هر یک از امارت‌ها در دست خاندان‌های حاکم است یکی از عوامل واگرایی این واحدها از یکدیگر، خاندان‌های حاکم بر آنان هستند که خود عامل مهمی برای انحراف از وفاداری ملی و گرایش به شخص رهبران حاکم می‌شود (Mojtahedzadeh and others, 2012: 62). نکته مهم دیگر در مورد امارات متحده عربی این است که وجود سرحدات داخلی مابین امارات هفتگانه کشور، همواره به صورت یک عامل مهم بازدارنده در تبدیل این فدراسیون سست سیاسی به یک کشور فدرال محکم عمل کرده است. تفکیک و تجزیه مرزهای سیاسی این کشور امارت‌نشین نشان‌دهنده این واقعیت است. چنان‌که از هفت امارت تشکیل دهنده این کشور، فقط ابوظبی و ام‌القوین واحدهای ارضی یکپارچه هستند. در حالی که شارجه شامل پنج قسمت مجزا؛ عجمان شامل سه قسمت؛ و رأس‌الخیمه، فجیره و دبی شامل دو قسمت ارضی جداگانه در کل سرزمین امارات متحده عربی می‌باشند (Asadi, 2002: 290).

ب: عدم پیوستگی فرهنگی و ناهمگونی قومی و مذهبی؛
در امارات متحده عربی، قبیله‌گرایی تا حدودی سد پیشرفت به سوی حل بحران هویت ملی شده است. «آوی پلاسکو» در مورد هویت‌های معارض در منطقه خلیج فارس بویژه کشور امارات عربی اظهار می‌کند: «از لحاظ وسعت و ساخت جمعیتی، امارات متحده عربی و ... جلوه‌گر نمادی از تفرقه‌های نژادی قومی و مذهبی است... تاریخ منطقه از قرن نوزدهم را می‌توان در قالب روابط نوسان‌دار بین حلقه‌های متحدالمرکز مردم و دولت‌ها توصیف کرد... بنابراین، نیروهای داخلی و خارجی بر تحول هویت‌ها و نهادهای سیاسی موجود در منطقه تأثیر می‌گذارند (Plascow, 2004: 4).

امارات متحده عربی که در سال ۱۹۷۱، با مدیریت انگلیسی‌ها ایجاد شد، ۸۳۶۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و جمعیت آن در حدود هفت میلیون نفر است، اما از این تعداد جمعیت تنها یک میلیون را اماراتی‌های بومی و اصیل تشکیل می‌دهند و شش میلیون نفر دیگر از سایر کشورها و مناطق جهان بویژه جنوب آسیا و ایران می‌باشند. شیعه و سنی، عرب و ایرانی، پاکستانی و فلسطینی، بومی و مهاجر در این کشور به طرز عجیب در هم آمیخته‌اند. بنابراین عدم نهادینه شدن مرزهای بارز قومی و مذهبی و فقدان آگاهی مردم این جوامع نسبت به کارکرد ساختارهای اجتماعی مختلف، بحران هویت در این منطقه را تشدید کرده است (Mojtahedzadeh and others, 2012: 62).

ج: فقدان زمینه تاریخی و هویت سیاسی

نظام‌های سیاسی حاشیه جنوبی خلیج فارس کشورهایی هستند که توسط استعمار انگلیس شکل گرفته و مانند قارچ، به صورت مصنوعی در منطقه ایجاد شده و هویت تاریخی ندارند (Hanizadeh, 2012). در این میان، امارات متحده عربی فاقد زمینه تاریخی و هویت سیاسی و اجتماعی نهادینه شده و طولانی است و بر این اساس، انسجام سیاسی و اجتماعی لازم را ندارد. کم بودن جمعیت بومی و اصیل و افزایش تعداد تبعه‌های خارجی در امارات، از معضلات اساسی این کشور محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که تنها یک هفتم ساکنین امارات متحده عربی بومی بوده که فاقد تاریخی و هویت مشترکی می‌باشند. از این تعداد نیز بخش عمده‌ای را مهاجرین درون شبه جزیره عربستان بویژه از منطقه نجد و ایرانی‌هایی تشکیل می‌دهند که از چند دهه قبل به حاشیه جنوبی خلیج فارس مهاجرت کرده‌اند (Institute for Strategic Research, 2011).

۴- تجزیه و تحلیل

سازه‌انگاران بر آن‌اند که «ادعای نسبت به سرزمین، اقتدار و هویت ملی» با «آرمانهای فرهنگی هماهنگی دارد» (Moshirzadeh, 2011: 359). از سرگیری ادعاهای ارضی نسبت به جزایر

سه‌گانه علل متعددی دارد. اما مهمترین علت آن بویژه در این برهه زمانی، مسائل و مشکلاتی است که مسئولین ابوظبی در داخل کشور با آن روبرو هستند. این کشور طرح‌ها و برنامه‌های خاصی را برای حل و فصل چالش‌های ناشی از بحران هویت و مشروعیت، دنبال می‌کند که در رأس آنها ساختن هویتی ملی برای ترویج ناسیونالیسم در راستای پیشبرد ملت‌سازی در داخل و شناخته شدن در خارج است. می‌توان این ادعاها را از منظر سازه‌انگاری به تلاشی برای بازساختن هویت برای ملت‌سازی در داخل و شناخته شدن در خارج تحلیل نمود.

الف: هویت‌سازی برای ملت‌سازی

در سازه‌انگاری کنشگران با مشارکت در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند و این هویت به‌عنوان خصوصیت کنشگران، گرایش‌های انگیزشی و رفتاری آنها را به‌وجود می‌آورد (Moshirzadeh, 2011: 332). در این ارتباط باید بیان نمود که فضای فرا استعماری برای کشورهای جهان سوم و واحدهای منطقه‌ای جنوب غربی آسیا و خلیج فارس، منجر به «بازسازی هویت» شده است (Poutinchi, 2008: 132). با توجه به اینکه ساختار سیاسی کشور امارات متحده عربی قبل از شکل‌گیری یک ملت با هویت خاص آن شکل گرفته است؛ [یعنی کشورسازی قبل از ملت‌سازی به‌وقوع پیوسته] از این رو سیاستمداران این کشور به دنبال پیگیری سیاست کشورسازی - ملت‌سازی با هدف انباشت قدرت، انسجام و وحدت اجتماعی، بهبود توانمندی و کارآمدی نظام سیاسی این کشور می‌باشند. این مدل (سیاست کشورسازی - ملت‌سازی) با وضعیت جوامع پسا استعماری مطابقت دارد. که در آن کشورها در اثر زیر سلطه بودن، از جهت جمعیتی به‌شدت نامتجانس بوده و از بستری مطمئن برای همگنی هویتی برخوردار نمی‌باشند. این کشور نیز مانند خیلی از کشورهای پسا استعماری، فرآیند از بالا به پایین در مسیر کشورسازی - ملت‌سازی را طی می‌کند و در صدد ایجاد پشتوانه‌ای قوی برای دوام و ثبات حکومت می‌باشد (Mojtahedzadeh and others, 2012: 53).

اگرچه بیشتر دولت‌های خاورمیانه و شمال آفریقا هیچ مشکلی در اثبات علت وجودی ندارند، ولی برخی دیگر مانند امارات متحده عربی دارای آرمانی ضعیف هستند و یا جدیداً آن

را ابداع کرده‌اند. معمولاً این‌گونه دولت‌ها به‌طور یک‌جانبه توسط قدرت‌های خارجی موجودیت یافته‌اند. چون علت وجودی اولیه آنها سست و سطحی بوده، حداقل از نظر ساکنان آنها هویت ملی آنها نیز شکننده و نامطمئن شده است (Drysdal and Blake, 1990: 239).

ناسیونالیسم عربی منطقه خلیج فارس از نوع مدرن آن نیست؛ بلکه با توجه به اینکه مناسبات مدنی، سیاسی و دمکراتیک در این جوامع ایجاد نشده است کم و بیش ساختارهای حکومتی کشورهای عربی در نگاهی ماکس وبری از نوع سنتی و تیپ پدر شاهی است که استقلال نیم‌بند خود را در نیمه دوم قرن بیستم از انگلستان کسب کرده‌اند. از این‌رو با توجه به نداشتن تاریخ و انسجام اجتماعی و سیاسی، گام نخست مسئولین امارات متحده عربی برای حرکت به سمت ناسیونالیسم و ملت‌سازی، برساختن هویت ملی است. هویت‌سازی پیوند تنگاتنگی با علت وجودی این کشور دارد و بیان «اشغال جزایر سه‌گانه توسط ایران» و تکرار ادعای «اماراتی بودن» و «تلاش برای بازپس‌گیری آنها» به‌نوعی در راستای تولید و تبیین علت وجودی حاکمیت جهت ایجاد ناسیونالیسم و هویت مورد نیاز برای ملت‌سازی است.

مسئله هویت که در کانون هستی‌شناسی نظریه سازه‌انگاری قرار دارد، برداشت خاصی از خود در رابطه با سایر کنشگران (دگر) را نشان می‌دهد که از این طریق منافع خاصی تولید و به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهد (Moshirzadeh, 2011: 332). تجربه تاریخی نشان می‌دهد، وجود یک دشمن یا تهدید خارجی همواره به حفظ وحدت و همبستگی آن کشور کمک می‌کند. در مورد امارات متحده عربی نیز این همین امر صادق است. در هیچ کشوری از جهان به اندازه امارات متحده عربی رقابت‌ها و دشمنی‌ها وجود ندارد. بنابراین برای گریز از این اختلافات لاینحل باید دشمنی فرضی تراشید تا کانون توجه معطوف آن گردد. به همین جهت ایجاد بحران در روابط ایران و امارات به کنار گذاشتن اختلافات اعضای فدراسیون و نزدیک شدن آنها به یکدیگر و به‌طور کلی یکپارچگی [ملی] امارات را در پی خواهد داشت (Safavipour, 2007: 296) و می‌تواند تأثیرات عمیقی بر روند وحدت و همبستگی داخلی امارات متحده عربی داشته باشد و همواره منبعی برای رجوع ملی‌گرایی اماراتی‌ها برای تهییج احساسات ملی گردد (Mojtahedzadeh and others, 2012: 62).

از دیدگاه جغرافیای سیاسی ۳ عامل مهم یکپارچگی در یک کشور عبارتند از: ۱- پیوستگی فرهنگی آن؛ ۲- میزان تأثیرپذیری آن دولت از ناحیه‌گرایی سیاسی؛ ۳- وجود و یا عدم وجود علت وجودی و هویت ملی مشخص که مورد قبول همه اتباع کشور باشد (Drysdel and Blake, 1990: 198). کشور امارات متحده عربی برای یکپارچگی ملی از ناحیه هر سه عامل فوق رنج می‌برد. یعنی فاقد پیوستگی تاریخی- فرهنگی است؛ متأثر از ناحیه‌گرایی سیاسی شیخ‌نشین‌های هفتگانه است و مهمتر اینکه فاقد یک علت وجودی و هویت ملی فراگیر است. از منظر سیاسی، امارات متحده عربی کشوری غیر دموکراتیک است که از سوی شورای عالی حکام، متشکل از شیوخ هفت امارت اداره می‌شود و دو امارت ابوظبی و دوبی در این شورا از حق و تو برخوردار هستند. به‌رغم پیشرفت اقتصادی و رفاه سطح بالا در امارات، این کشور از نظر مشارکت و آزادی‌های سیاسی در سطح پائینی است و هنوز تقاضاهای عمده و عمومی در این زمینه در این کشور مشاهده نمی‌شود. حاکمین امارات در پی اعطای منافع اقتصادی و آزادی‌های اجتماعی به اتباع خود بوده‌اند و از این طریق در پی کاهش تقاضاهای سیاسی هستند (Institute of strategic research, 2011). این عوامل موجب شده است که مسئولان این کشور کوچک که تاریخ و هویت فرهنگی چندانی ندارد، در دوره پس از شکل‌گیری (۱۹۷۱ به بعد)، به‌دنبال ایجاد حساسیت‌های ملی، هویتی و سرزمینی باشد و از هر فرصتی برای هویت‌سازی در سطح مردم و منطقه و نشان دادن آن در سطح جهانی استفاده کند (Barzegar, 2012).

از منظر کانستراکتیویسم، حاکمیت مفهومی ذاتاً اجتماعی است و دعاوی دولت‌ها نسبت به حاکمیت محیطی را بر می‌سازد. به بیان راگی (۱۹۹۸) حاکمیت تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که در درون چهارچوبی اجتماعی قرار گیرد که آن را به استناد نیت‌مندی جمعی می‌شناسند (Moshirzadeh, 2011: 358).

امارات متحده عربی از طرفی به سبب ناهمگونی قومی و مذهبی، و از طرفی دیگر هنوز حکومت ملت پایه به مفهوم مدرن آن یعنی مردم از نظر اهداف مشترک و همچنین حکومت ملی فراغ از تعلقات قومی و قبیله‌ای و برخواسته از اراده جمعی شکل نگرفته است. این مسئله

سبب شکل‌گیری مشکلات ساختاری درونزا در این کشور شده و در پرتو فضای جهانی شدن، بحران‌های هویت و مشروعیت در آنان به مهمترین نگرانی سیاسی، اجتماعی و امنیتی در این کشور تبدیل شده است. از طرفی هم چالش‌های برونزا و مداخلات قدرتهای خارجی نیز زمینه تصاعد فضای بحرانی را برای این کشور تقویت نموده است. در واقع، این شرایط سبب شده است که نظام سیاسی امارات متحده عربی تحت تأثیر تحولات داخلی هر یک از کشورهای منطقه مانند انقلاب و یا تغییر نظام سیاسی، شکننده شده و استراتژی حفظ وضع موجود، همکاری و ائتلاف و حتی وابستگی به قدرتهای فرامنطقه‌ای را در سیاست خارجی خود برگزیند تا بتواند استراتژی کشورسازی-ملت‌سازی خود را از راه‌های مختلف و در سریع‌ترین زمان ممکن به پیش ببرد (Mojtahedzadeh and others, 2012: 60).

از نگاه سازه‌انگاره، هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر پیدا کنند (Moshirzadeh, 2011: 354). در حاشیه جنوبی خلیج فارس و بویژه در کشور امارات متحده عربی گروه‌های اجتماعی نتوانسته‌اند نهاد سیاسی مستقل، کارآمد و قابل دوامی را ایجاد نمایند. جمعیت ناهمگن قومی و وجود کانون‌های تخاصم تاریخی نیز از جمله عوامل مهم و تأثیرگذار بر پیشرفت یکپارچگی ملی و روند کشورسازی-ملت‌سازی جهت ساخت یک حکومت ملی مستحکم در امارات متحده عربی است. زمانی که چنین شرایطی در درون ساخت‌های اجتماعی ایجاد می‌شود، طبیعی است که نشانه‌های پوپولیسم می‌تواند ظهور یابد. زیرا در ساخت‌های اجتماعی از هم‌گسیخته همواره زمینه برای عبور نیروهای گریز از مرکز وجود دارد (Poutinchi, 2008: 140).

از دید کوزلوسکی و کراتچویل (۱۹۹۵)، دولت‌ها نهادهایی هستند که موجودیت و خصوصیتشان وابسته به بازخوانی انواع خاصی از رویه‌هاست. دولت فقط یک انگاره است که در جهان تخیلی انگاره‌های سیاسی جای دارد (Moshirzadeh, 2011: 357). در همین رابطه، ملی‌گرایان اماراتی با توسل به تاریخ‌سازی‌ها و اسطوره‌ها و نمادهای تاریخی به شدت در زمینه همبستگی و یکپارچگی ملی فعال بوده و نقش تأثیرگذاری در پیش‌برد این مسئله داشته‌اند. آنها با پیگیری ادعای مالکیت بر جزایر سه‌گانه در مقابل کشور ایران که یکی از قطب‌های تاریخی

تمدن بشری است، به دنبال بازساختن هویت تاریخی- فرهنگی برای خود هستند. ضمن اینکه پیگیری و ایجاد فضای خاص سیاسی در این زمینه، برای آنها از طریق ایجاد فضای بین‌الذهانی کسب هویت سیاسی در داخل و خارج را در پی خواهد داشت.

امارات متحده عربی همواره در پرتو ذهنیت‌های هویت‌ساز خود همانند: الف: منشاء عربی ساکنان جزایر؛ ب: سابقه تاریخی و عامل مرور زمان حضور عرب‌ها در جزایر؛ ج: اجبار و اکراه وارد شده به ادارات که از لحاظ حقوق بین‌الملل می‌تواند ناقض تفاهم ۱۹۷۱ باشد، استناد کرده تا بتوانند تب و تاب هویت‌سازی را بالا نگه دارند.

اماراتی‌ها علاوه بر تکرار همیشگی ادعاها و سیاست‌های خود راجع به جزایر سه‌گانه در رسانه‌های مختلف داخلی و خارجی و برجسته کردن آن در فضای مجازی، از هویت‌سازی‌های تاریخی در کتاب‌های درسی به‌طور گسترده‌ای بهره جسته‌اند. در راستای این هویت‌سازی‌ها، در کتاب‌های درسی کشورهای عرب، بویژه امارات متحده عربی، استان‌های جنوبی ایران و همه جزایر و بنادر خلیج فارس به‌عنوان مناطق عرب‌نشین و با نام جعلی عربستان تجزیه شده، به چاپ رسیده است. چنین هویت‌سازی‌های جعلی و تاریخی اماراتی‌ها در راستای کشورسازی- ملت‌سازی، کوششی بین‌الذهانی است در جهت احیا و تقویت هویت ملی و اشاعه ناسیونالیسم که از سال‌های پس از تشکیل این کشور در جهت ساخت یک حکومت ملی مستحکم، مورد توجه قرار گرفته است (Mojtahedzadeh and others, 2012: 62).

ب: هویت‌سازی برای شناخت (کسب مشروعیت و جایگاه)

از منظر کانستراکتیویسم یک بعد بسیار روشن برساختگی حاکمیت جنبه شناسایی است همان‌طور که سایر ابعاد یعنی جمعیت سرزمین و اقتدار نیز برساخته‌اند. از این منظر، حاکمیت مجموعه‌ای از رویه‌هاست و شناسایی که مفهوم حاکمیت به آن گره خورده است در بستری از رویه‌های مختلف قرار می‌گیرد (Moshirzadeh, 2011: 358).

کشورهای حوزه خلیج فارس و بویژه امارات متحده عربی بیش از حجم سیاسی و جغرافیایی خود در تلاش هستند تا خود را در سطح منطقه و جهان مطرح کرده و

بشناسانند (Hanizadeh, 2012). تجربه حکومت‌های بحران‌ساز در حوزه خلیج فارس نشان می‌دهد که برخی کشورها، موجودیت و شناسایی خود را از طریق ایجاد فضای بحران تثبیت می‌کنند. این امر بیانگر آن است که این بازیگران تمام توان و انرژی خود را برای حداکثرسازی مدیریت بحران به کار گرفته و از طریق اقدامات بحران‌ساز به توسعه نفوذ مبادرت می‌نمایند زیرا جنگ و یا تهدید خارجی می‌تواند در روند شناسایی و کسب هویت برای این کشور نقش مثبتی ایفا نماید (Mojtahedzadeh and others, 2012: 60). در مورد امارات متحده عربی به نظر می‌آید، این عوامل نقش مثبت داشته است. این حکومت امیرنشین در سال‌های اخیر با تحریک کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای ایران را تهدید بالقوه‌ای برای خود جلوه داده است. در این راستا ایجاد کانون‌های تهدید نه تنها در داخل امارات متحده عربی موجب تقویت ملی‌گرایی اماراتی‌ها و تلاش آنان برای افزایش یکپارچگی و همبستگی ملی در قالب کشورسازی-ملت‌سازی می‌شود، بلکه باعث ایجاد حساسیت بیشتر تمام اعراب در دیگر نقاط منطقه نسبت به وضعیت هم‌زبانان خود شده است. عموم کشورهای عربی منطقه خلیج فارس چون از لحاظ نژادی عرب و سامی می‌باشند همواره ایرانی و شیعیان را دشمن خود به حساب می‌آورند. حس و نگاه غیریت‌سازانه نسبت به ایرانیان در فرهنگ قبیله‌ای اعراب از جمله امارات متحده عربی یک واقعیت است. وجود تفاوت و تعارض میان ایرانیت و عربیت، مورد بهره‌برداری عمیق این کشور از یک‌سو برای تعریف هویتی خود و از سوی دیگر توسط کشورهای غربی بویژه ایالات متحده برای ایجاد درک مشترک (دشمن مشترک) در قالب ایران قرار گرفته است. سیاست دشمن‌ساختن از ایران برای امارات متحده عربی کسب مشروعیت و شناسایی و همچنین جلب حمایت حکومت‌های عربی بویژه در شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب را به دنبال داشته است. از طرفی نیز فشار لابی‌های اماراتی بر سیاست‌های این کشورها در جهت توجه بیشتر به امارات، سبب موضع‌گیری و حمایت اعراب از این کشور در مقابل ایران در مسئله جزایر تنب و ابوموسی گشته است (Mojtahedzadeh and others, 2012: 62). از این رو اقداماتی که این کشور در سال‌های اخیر در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس، و اتحادیه عرب و برخی مجامع دیگر در راستای ادعاهای ارضی خود به عمل

آورده تاکنون بی سابق بوده است (Safavipour, 2007: 295).

از دید سازه‌نگاری، بر اساس برداشتی که از هویت خود داریم، تفسیر یا علامتی به بازیگران دیگر می‌فرستیم و دیگری این تفسیر و علامت ما را بر اساس برداشت خودش تفسیر می‌کند و بر اساس همین تفسیر، علامتی ارسال می‌کند و در اثر همین تعامل است که هویت خود و دیگری به‌عنوان دوست و دشمن شکل می‌گیرد (Nasri, 2006: 722). مسئولین ابوظبی با تعریف «سرنوشت مشترک»، «درک متقابل» و «اعتمادسازی» که از عوامل مهم شکل‌گیری جامعه امن به حساب می‌آیند را برای خود و حلقه خودی دنبال می‌کند که در مقابل یک «دگر» (ایران) قرار دارند. آنها ضمن پیگیری مقوله‌های همگرایی در جامعه و بین امارات خود و همچنین بین خود با کشورهای جنوبی خلیج فارس و سایر اعراب، از مشکل بنیادین در تشکیل هویت جمعی یعنی آنارشی، برای بسط و آگرایی اعراب و ایران در بحث جزایر سه‌گانه استفاده می‌کنند. مهم‌ترین نتیجه ایجاد فرهنگ آنارشی که ونت آن را بر ساخته می‌داند، عدم شکل‌گیری هویت مشترک بین ایران و اعراب است که نوعی دگرسازی، عدم برداشت مشترک در مورد امنیت را بین ایران و این کشورها به وجود می‌آورد که نقش بسیار مهمی در تداوم و آگرایی ایران و اعراب دارد.

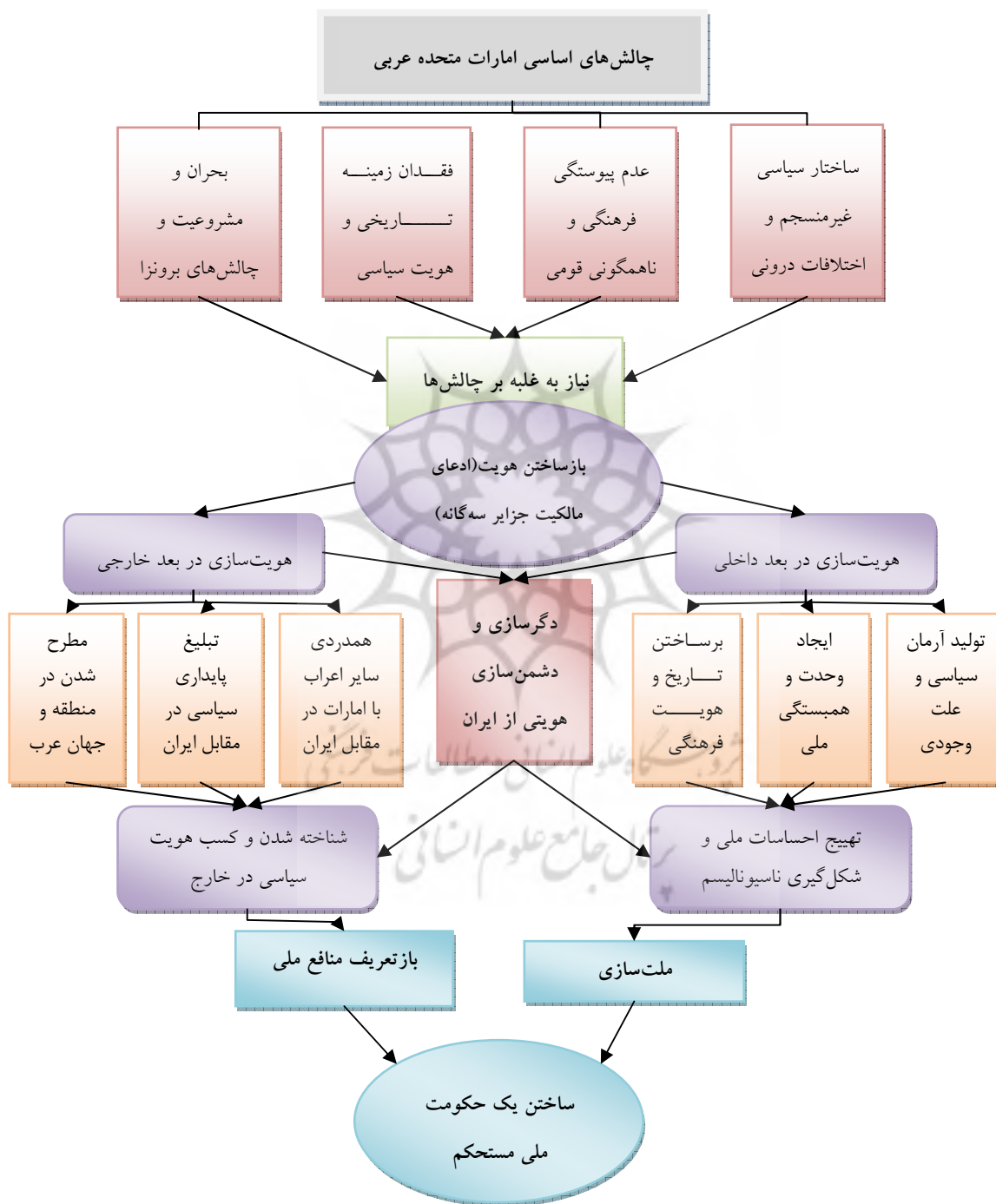
در منطقه خلیج فارس امنیت بیش از آنکه در واقعیت ساخته شود، در ذهن ساخته و یا پرداخته می‌شود و این امنیت بر فهم دولت‌ها از منافعشان تأثیر می‌گذارد و شکل و رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند. آنها در قالب فرهنگ رقابتی نوعی آگاهی مشترک در مورد رقابت با هم داشته‌اند و این امر به ساخت هویت و منافع آنها کمک کرده است. دولت‌های منطقه هویت خود را به روش‌هایی مطرح کردند که دیگری تعریف می‌کرد و چنین می‌نمایاند که به واسطه آن در خطر هستند و به این ترتیب فرهنگ آنارشیک منطقه را در قالب رقابت بازتولید نموده‌اند. پیشینه تجربیات و خاطرات تاریخی ملت ایران و سابقه و قدمت ایران به‌عنوان یک قدرت بزرگ، باشکوه و متمدن، موجب شکل‌گیری این ذهنیت و اعتقاد در بین حاکمیت و مردم ایران می‌شود که ایران از مرکزیت و جایگاه ممتازی در نظام بین‌الملل برخوردار بوده است. این تلقی و تصور از ایران باعث نوعی ایران‌هراسی از سوی اعراب شده و سیاست

خارجی آنها را به سمت موازنه کشانده است. بنابراین همواره نوعی ارزیابی ذهنی و روانی و ذهنیت منفی نسبت به ایران در بین اعراب و بویژه در بین کشورهای منطقه خلیج فارس وجود دارد (Roohidehbaneh, 2012: 96-98).

امارات متحده عربی از زمینه تاریخی - هویتی مناسبی برای پیشبرد هدف «دگرسازی» ایران در بین کشورهای منطقه و کل جوامع عربی برخوردار است. در واقع ایران به‌عنوان کشوری غیرعرب نه معیار عرب بودن را دارد و نه می‌تواند به‌خاطر تأکید بر اسلام که امتیازی عربی است [و همچنین داشتن مذهب شیعه] با عرب پیوندهای مشترک مذهبی داشته باشد. بنابراین هر قدر ملی‌گرایی عربی تبدیل به روایت اصلی هویت دولتی در منطقه شود، غیرعرب‌هایی مثل ایران بیشتر به‌عنوان اقلیت حاشیه‌ای در جهان عرب مطرح می‌شوند. در این میان نباید نقش ملی‌گرایی و ناسیونالیسم را در این واگرایی بی‌تأثیر دانست. در طول تاریخ ایران و اعراب همیشه ناسیونالیسم ایرانی و عربی در برابر هم قرار داشته است و همواره ناسیونالیسم عرب و روحیه پان‌عربیسم در مقابل منافع ملی ایران بوده است (Roohidehbaneh, 2012: 96) و این همان چیزی است که مسئولین اماراتی در راستای اهدافشان، در پی تحقق آن هستند.

در آخر می‌توان گفت فرضیه این پژوهش از این نظر تأیید می‌شود که امارات متحده عربی از منظری سازه‌انگارانه در تلاش است تا دولت عربی خود را از طریق بحث جزایر علیه ایران آنچنان برکشد تا انسجام درونی خود را حفظ نماید لیکن توفیق این نگاه بسیار محدود است زیرا: اولاً فرایند فهم هویت‌سازی فوق‌العاده پیشامدرن، سنتی و قبیله‌ای است ثانیاً ذره‌ای بودن این مجموعه امکان هویت‌سازی مؤثر در قبال دولتی نیرومند همانند ایران را به‌راحتی امکان‌پذیر نمی‌نماید.

شکل شماره ۳: تبیین ادعای مالکیت امارات متحده عربی بر جزایر سه‌گانه ایرانی



۵- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به دنبال تبیین نظری ادعاهای امارات متحده عربی در مورد جزایر سه‌گانه از منظر سازه‌انگاری می‌باشد. در مورد پرسشی که مطرح شده بود: هدف امارات متحده عربی از پیگیری ادعای مالکیت بر جزایر سه‌گانه ایرانی چیست؟ به این نتیجه رسید که امارات متحده عربی می‌خواهد با پیگیری این ادعا در بعد داخلی در راستای ملت‌سازی برای خود کسب هویت نماید. و در عرصه خارجی نیز شناسایی و هویت سیاسی کسب نماید.

در بخش یافته‌های تحقیق به روشنی بیان گردید که مسئولین ابوظبی پس از استقلال ادعای مالکیت بر جزایری را پیش کشیدند که قبل از استقلال آن کشور، ایران آنها را بازپس گرفته بود. این ادعاها که تا سال ۱۹۹۲ میلادی فروکش کرده بود با توجه به مشکلات و چالش‌های ژئوکالچری کشور تازه تأسیس امارات متحده عربی مجدداً از سر گرفته شد. چالش‌هایی از قبیل: ساختار سیاسی غیرمنسجم و اختلافات درون فدرالی؛ عدم پیوستگی فرهنگی و ناهمگونی قومی و مذهبی؛ فقدان زمینه تاریخی مشترک و نیاز به شناسایی هویت سیاسی، در عرصه‌های داخلی و خارجی، نظام سیاسی امارات متحده عربی را به سمت نوعی از بازساخت هویتی برای دست‌یابی به علت وجودی و اشاعه ناسیونالیسم و ملت‌سازی در داخل و شناسایی هویت سیاسی در عرصه خارجی سوق داده است.

با در نظر داشتن اینکه از منظر کانستراکتیویسم «ادعا نسبت به سرزمین، اقتدار و هویت ملی» با «آرمانهای فرهنگی» و «بازساختن هویت» هماهنگی دارد، می‌توان سیاست امارات متحده عربی در پیگیری ادعای مالکیت بر جزایر سه‌گانه در مقابل کشور ایران را که یکی از قطب‌های تاریخی- فرهنگی تمدن بشری است را تلاشی برای بازساختن هویت تاریخی- فرهنگی برای خود تحلیل نمود. زیرا هویت‌سازی پیوند تنگاتنگی با علت وجودی این کشور دارد و بیان «اشغال جزایر سه‌گانه توسط ایران» و تکرار مستمر ادعای «اماراتی بودن» و «تلاش برای بازپس‌گیری آنها» به نوعی در راستای تهییج افکار

عمومی، تولید و تبیین علت وجودی حاکمیت جهت احیا و تقویت هویت ملی و اشاعه ناسیونالیسم و هویت مورد نیاز برای تشکیل حکومت ملی قلمداد می‌گردد در غیر این صورت به علت ساختار قبیله‌ای و بسیار شکننده امارات متحده عربی، حذف موضوع جزایر سه‌گانه می‌تواند ساختار ناهمگن، نامتوازن و بدوی این کشور را دستخوش تحولات مدنی و اعتراضات سیالی نماید.

مسئولین ابوظبی همچنین در راستای هویت‌سازی در بعد خارجی با دگرسازی و دشمن‌سازی هویتی از ایران و تبلیغ پایداری سیاسی در مقابل ایران، ضمن مطرح شدن در منطقه و جهان عرب، همدردی سایر اعراب با امارات در مقابل ایران را مد نظر دارند و از طریق شناخته شدن و کسب هویت سیاسی در جهان عرب، بازتعریف منافع ملی را دنبال می‌نمایند. ضمن اینکه کشورهایی مانند عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا بر اساس مستندات فراوان خواهان حفظ بحث جزایر به‌عنوان «یک مسئله» در منطقه خلیج فارس از سوی امارات هستند. از این رو می‌توان نتیجه‌گرفت ادعاهای امارات متحده عربی در مورد جزایر سه‌گانه ایرانی در راستای سیاست‌های هویت‌سازی برای ملت‌سازی و حفظ ساختار سیاسی در داخل و حمایت و شناسایی توسط بازیگران منطقه‌ای (عربستان سعودی) و فرامنطقه‌ای (ایالات متحده)، ادامه پیدا خواهد کرد. عملکرد امارات متحده از منظر سازه‌انگاره، نوعی ناسیونالیسم عربی- قبیله‌ای است که فاقد بدعت‌گذاری‌های عمیق است. علل این فقر بدعت‌گذاری عبارتند از:

- ذره‌ای بودن امارات متحده عربی و رنج بردن از نداشتن عمق استراتژیک؛
- تبعیت امارات متحده از جریان هویت‌سازی از بیرون.

با توجه به آنچه آمد باید گفت امارات متحده عربی همواره در پرتو ذهنیت‌های هویت‌ساز خود استناد کرده تا بتواند تب و تاب هویت‌سازی را بالا نگه دارند. وجود چنین تلاش‌هایی هرچند می‌تواند هویت‌ساز بوده و باب درکی از غیریت و دشمن را در سطح یک واحد سیال به نام امارات متحده ایجاد نماید، لیکن نمی‌توان آن را به نام ناسیونالیسم به‌معنای مدرن کلمه تعریف کرد. تا زمانی که نتوان جریان «تسعید» فهم

هویت از منافع را از سطح مردم و نهادهای مدنی دید و تا زمانی که نتوان در یک «قوس نزولی» تصمیمات سیاست خارجی را از بالا مجدد به سطح جامعه مدنی ارجاع داد و در یک فرآیند سیال هویت‌ها سازه‌ای جدید را تصعید نمایند نمی‌توان از انجام فرجام یک فرآیند اتصال میان ذهنیت، دولت، منفعت و امنیت اطمینان حاصل کرد.

۶- قدردانی

نگارندگان از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه امام علی (ع) به جهت حمایت مادی و معنوی از انجام پژوهش حاضر، تقدیر و تشکر می‌نمایند.



References

- 1- Abdollahkhani, Ali (2004); Security theories: Cultural institute of studies and international Research Current Abrar, 1st Edition, Tehran[in Persian].
2. Asadi, Bijan (2002); Persian Gulf and its problems, SAMT Publication, Tehran [in persian].
3. Barzegar, keyhan (2012); April, Emirates Searching for personalization, Shargh Newspaper, Tehran[in Persian].
4. Drysdel, Alysdeyr & ,Blake, GerRard. H (1990); Middle East and North Africa geopolitics, Translated to Persian by: Dorreh Mirheydar, Political and International Studies Office of foreign affairs ministry, Tehran [in Persian].
5. Ghamari, Hossein (2011); United Arab Emirates claims toward three islands, greater tunb, small tunb and Abu Musa, legal assistance and parliment affairs, Tehran[in Persian].
6. Gholami, Tahmooreth (2012); Spring, Upshot of three Iranian islands; Peace Diplomacy Magazine, No. 6, Tehran [in persian].
7. Hafeznia, Mohammadreza (2002); Iranian geopolitics, SAMT publication, Tehran [in Persian].
8. Hanizadeh, Hassan (2012); October, Repeat of United Arab Emirates void claims in case of three Iranian islands, Foreign Policy of young reporters club, Tehran [in persian].
9. Maleki, Abbas (1999); Winter, Analysis of persian gulf cooperation council manifest about three Iranian islands, Institute of strategic Studies, Strategic Studies Quarterly, Vol.3, No. 4, Tehran[in Persian].
10. Mehrata, Reza (2012); December, three Iranian islands and its influence over Iran and United Arab Emirates relationships, Article succinct of second congre of geography, development, Defense and Security, Imam Hussain University, Tehran, [in persian].
11. Mirheydar, Dorreh (2004); Principles of geopolitics, SAMT Publication, Tehran[in Persian].
12. Mirheydar, Dorreh. & Heydarifar, Mohammadraoof (2006); Summer, Mutation of land concept in Globalization Age, Geopolitics Quarterly, Vol. 2, No. 2, Tehran[in Persian]
13. Mojtahedzadeh, Pirouz (2003); Countries and Borders in the geopolitical region of Persian Gulf, Translated from English to Persian by: Hamidreza Malekmohammadi Noori, Political and International Researches

office of Foreign Affairs ministry, tehran [in Persian].

14. Mojtahedzadeh, Pirouz (2006 A); Iran's sovereign over the islands of Abu Musa and Tunb, Saha Cartography Institute, Tehran, [in Persian].

15. Mojtahedzadeh, Pirouz. & Ahmadipour, Zahra. & Heydarimovaseloo, Tahmoureth (2012); Spring, Geopolitics Quarterly, vol. 8, no. 1, Tehran[in Persian].

16. Mojtahedzadeh, Pirouz; Iran's Role in the Strait of Hormouz 1970-1990, Geopolitics and International. Boundaries, Research Center, University of London, June 1990, pp, 96-108.

17. Mojtahedzadeh, Pirouz. & Hafeznia, Mohammadreza (2008); Spring, Meaning Equalization of geopolitical Words, Geopolitics Quarterly, Vol. 4, No. 1, Tehran[in Persian]

18. Mojtahedzadeh, Pirouz, Tgeissue of Abumusa island from an iranian point Of view in Round table Discussion on the Dispute over the Gulf islands, Arab research center, London, Fab.1993 – p.250.

19. Moshirzadeh, Homeyra (2011); Mutation in International Relationship theories, SAMT Publication, Tehran[in Persian].

20. Mousavinejad, Seyed Mojtaba & Karami, Mohsen. & Payfard, Kianoosh (2012); December, Three Iranian Islands Importance for Iran, Article succinct of second congre of geography, Development, Defense and Security, Imam Hossein University, Tehran, [in persian].

21. Nasri, Ghadir (2006); Winter, Political affairs comprehend Constructivismally, Strategic Studies Quarterly, Vol. 9, No. 4, Tehran[in Persian].

22. Nami, Mohammad Hassan (2010); United arab emirates, Center for Education and Research of General sayad shirazi, Tehran[in Persian].

23. Poutinchi, Zohreh (2008) ;Spring, Transition from Shatter Belt: Remarking of the cooperative security in the Persian Gulf, Geopolitics Quarterly, Vol. 4, No.1, Tehran [in Persian].

24. Roohidehbaneh, Majid (2012); Spring, Structural Appointment of causes of iran and Persian Gulf Cooprations. Council Divergence, Foreign relations Quarterly, Vol. 4, No. 1, Tehran[in Persian].

25. Rostami, Farzad & Tabbakhi Mamaghani, Mohammadjavad (2011); June, Analysis of Persian Gulf security pattern, Suggestions and Solutions, Persian Gulf and Security Quarterly, Vol. 12, No. 118, Tehran[in Persian].

26. Smith, Anthony D, Nationalism, London, Polity Press, 2011, p 77.

27. Souri, Eynollah (2008); march, Role of drivers, reginal politics and global politics in creation of Emirates Jangle, Center for Studies NEDSA,